

نوروز را جشن بگیریم!

را گروه گروه به کشتن می دهند و جشن خانواده ها را به سوگ بدل می کنند. حتی در این روزهای دشوار، سنت مردمی برگزاری جشن های نوروزی را کرامی داریم. دیدوبازدیدهای نوروزی را به همدلی و همزبانی و دوستی و اعتماد و اتحاد بدل کنیم. شعله امید را در دل فرزندان نگه داریم و همراه با حافظ، سخن سرای بزرگ ایران، بخوانیم:

بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر،
باردگر روزگار چون شکر آید.
بلبل عاشق، تو عمر خواه که آخر
سبز شود باغ و سرخ گل به در آید.

نوروز بزرگ ترین جشن ملی ما ایرانیان است. مردم ما در سخت ترین شرایط هم نوروز را جشن می گیرند و با دیدار دوستان و آشنایان، مشعل امید و شادمانی را در دل های خود فرزان نگه می دارند و برای سالی که پیش رود دارند، نیرو گرد می آورند.

قشربون و انصار طلبان حاکم بر متهن ما که گویی با مردم و شادی و آسودگی مردم، هر اندازه هم که گذرا و ناپایدار باشد، دشمنی دارند، به بهانه های گوناگون می کوشند از برگزاری جشن های نوروزی جلوگیری کنند. و اکنون بهانه شان جنگ است و کشته شدن مردم در جنگ. انگار این خود آن ها نیستند که مردم

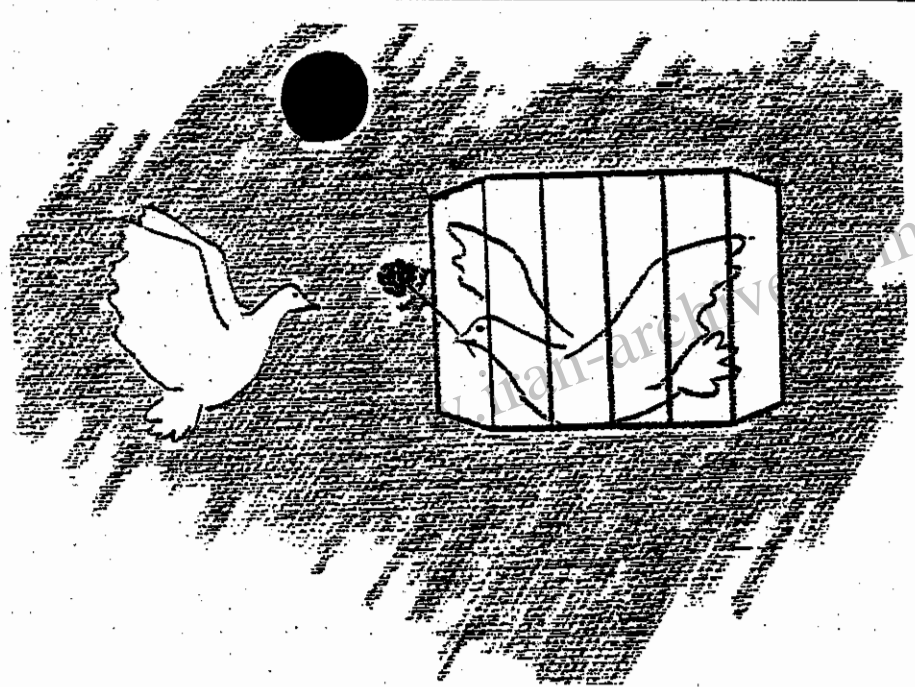
خنده درد و خنده بی دردی

دو گونه خنده داریم: خنده ای از سر و دردی، و خنده ای از سردرد، خنده ای پر صدا و بندش انگیز که گویی از طبل میان بی برمی خیزد. خنده ای از سر اندیشه، زهر نندی از سر حیرت و درد، که چرا خرمهره آزار مروراید را می شکنند، و چرا "خسان بر مدر نشینند و قدر بینند و کسان خواری کشند. زجر بینند." نیشخندی به حماقت ها و پلاحت ها، و ریشخندی به احقان و ابلهان که بدبختانه گاه این حماقت و پلاحت شان به بهای ثرائی برای دیگران تمام می شود.

چنین خنده ای، از سر اندیشه و درد، نیمیرمایه طنز است. و طنز سلاح مبارزه است. ویژه برای مردم ما که سنتی قوی در طنز دارند، از عبیدزاکانی تا علی اکبر دهخدا. مردم ما با رژیم شاهنشاهی، به گونه های سیار، از جمله با سلاح طنز مبارزه می کردند و قتی رهبران جمهوری اسلامی حساب خود را از مردم جدا کردند و به راه سازش با دشمنان داخلی و خارجی خلق رفتند، همین سلاح را در بارزه با آنان به کار گرفتند.

نگرش از زاویه طنز سبب می شود که قلدری و "قدر قدرتی" مستبدان و پکتاتورها در چشم مردم بی اعتبار شود و آن ها ز زاویه کوتاه فکری ها و پلاحت شان به نمایش گذاشته شوند. کوتاه فکری و پلاحتی که به آری خفقان و سانسور آن را عقل و خرد جا می زنند.

به مناسبت فرا رسیدن نوروز سال نو جموعه ای از طنزهای سیاسی و اجتماعی را به نوآندگان گرامی عرضه می کنیم به این امید که بتوانیم این کار را، با یاری و همکاری خود ساء ادامه دهیم.



پان ایرانیسم اسلامی!

فتح "بادکوبه" به دست لشکریان اسلام!

مردم از این باغ ببری می رسد تازه تر از تازه تری می رسد!

گر چه بی دربی می گویند و تکرار می کنند که سلام یا "ملی گرایی" و ناسیونالیسم سرسازکاری ندارد، با این همه به نظر می رسد که این روزها بازار ناسیونالیسم و حتی نووینیسم در جمهوری اسلامی داغ است.

مثلا در روزنامه اطلاعات، ۱۸ اسفند ۶۲، شعری با عنوان ۱۹۱۷ چاپ شده که در آن قراردادهای "گلستان" و "ترکمان چای" ایران و وسیه تزاری، بهانه ای شده است برای حمله به

اتحاد شوروی! شوروی ستیزی که مانند ساواک و سانسور و رشوه خواری و دروغ گویی و خیلی چیزهای مشابه دیگر، از رژیم گذشته به این رژیم ارث رسیده است، چیز تازه ای نیست. آنچه تازه است این که این بار "برادران جمهوری اسلامی" به کسوت "سیران پان ایرانیست" درآمده و سنگ پاوار داعیه کشور گشایی و بازپس گرفتن "سرزمین های از دست رفته" را هم دارند!

بخش هایی از "شعر" را با هم می خوانیم (البته همراه با تک مضراب های بنده نگارنده):

... مادر بزرگ به چشمان پسر خیره گشت
(مثل اینکه تا حال رو به او فکر نکرده بود! مگر می شود رو به کسی نکرد اما در چشم هایش خیره شد؟! و گفت: چشم تو رنگ خاک "بادکوب" است. معلوم می شود رنگ بادکوبه با رنگ خاک شهرهای دیگر تفاوت دارد!) فرزند سر را تکان داد و دندان را فشرده. (یعنی با انگشت یکی از دندان هایش را فشار داد! و گرنه باید می گفت: دندان ها را بر هم فشرده.)
و شمشیر پدر را بردیوار خیره شد! (منظور شاعر این است که: به شمشیر پدر بردیوار خیره شد!)
مادر بزرگ به تمسخر خندید. (باز می گفت: به تأثر خندید، یک چیزی، و گرنه به قول عبیدزاکانی اینجا چه جای خنده است!) و گفت: پسر، برادران و خواهران تو اسیر بقیه در صفحه ۲

بهار غم انگیز

بهار آمد، گل و نسیم نیارود،
 نسیمی پوی فرودین نیارود.
 پرستو آمد و از گل خبر نیست.
 چرا گل با پرستو مسافر نیست؟
 چه افتاد این گلستان را، چه افتاد؟
 که آیین بهاران رفتن از یاد؟
 چرا می‌نالد ابر برق در چشم؟
 چه می‌گرید چنین زار از سرخشم؟
 چرا خون می‌چکد از شاخه گل؟
 چه پیش آمد؟ کجا شد بانگ بلبل؟
 چه دردست این، چه دردست این، چه دردست؟
 که در گلزار ما این فتنه کرده ست؟
 چرا در هر نسیمی پوی خون است؟
 چرا زلف بنفشه سرنگون است؟
 چرا سر برده نرگس در گریبان؟
 چرا پنشته قمری چون غریبان؟
 چرا پروانگان را پر شکسته ست؟
 چرا هر گوشه گردم نشسته ست؟
 چرا مطرب نمی‌خواند سرودی؟
 چرا ساقی نمی‌گوید درودی؟
 چه آفت راه این هامون گرفته ست؟
 چه دشت است این که خاکش خون گرفته ست؟
 چرا خورشید فروردین فروخفت؟
 بهار آمد، گل نوروز نشکفت.
 مگر خورشید و گل را کس چه گفته ست؟
 که این لب بسته و آن رخ نهفته ست؟
 مگر دارد بهار نورسیده،
 دل و چانی چوما، در خون کشیده؟
 مگر گل نوعروس شوی مرده ست؟
 که روی از سوگ و غم، در پرده پرده ست؟
 مگر خورشید را پاس زمین است
 که از خون شهیدان شرمگین است؟

بهارا! تلخ منشین، خیز پیش آی.
 گره واکن زاپرو، چهره بکشای.
 بهارا! خیز وزان ابر سبک رو،
 بزنی آبی به روی سپزه نو.
 سرو رویی به سرو و یاسن بخش،
 نوایی نو به مرغان چمن بخش.
 بر آرز آستین، دست گل افشان.
 گلی بردامن این سپزه بنشان.
 گریبان چاک شد از ناشکیبان،
 برون آور گل از چاک گریبان.
 نسیم صیحدم گونم پر خیز،
 گل از خواب زمستانی برانگیز.
 بهارا! بنگر این دشت مشوش،
 که می‌بارد بر آن باران آتش.
 بهارا! بنگر این خاک پلاخیز،
 که شد هر خارین، چون دشنه خورنیز.
 بهارا! بنگر این صحرای غبناک،
 که هر سوکشته ای افتاده بر خاک.
 بهارا! بنگر این کوه و درو دشت،
 که از خون جوانان لاله کون گشت.
 بهارا! ادا من افشان کن ز گلبن،
 مزار کشتگان را غرق گل کن.
 بهارا! از گل و می، آتشی ساز،
 یلاس درد و غم، در آتش انداز.

بهارا! شور شیرینم برانگیز،
 شرار عشق دیرینم برانگیز.
 بهارا! شور عشقم بیشتر کن،
 مرا با عشق او شیر و شکر کن.
 کمی چون چوبیابم نغمه آموز،
 کمی چون آذر خشم رخ بر افروز.
 مرا چون رعد و طوفان، خشمگین کن،
 جهان از بانگ خشم پرطنین کن.
 بهارا! زنده مانی از زندگی بخش،
 به فروردین ما فرخندگی بخش.
 هنوز اینجا جوانی دلنشین است،
 هنوز اینجا نفس‌ها آتشین است.
 همین کاین شاخه و شکسته، خشک است،
 چو فردا بنگری، پر بید مشک است.
 مگر کاین سرزمینی شوره زار است،
 چو فردا در رسد، رشک بهار است.
 بهارا! باش کاین خون گل آلود،
 بر آرد سرخ گل، چون آتش از دود.
 بر آید سرخ گل، خواهی نغواهی،
 وگر خود صد خزان آرد تباهی.
 بهارا! شاد بنشین، شاد بخرام،
 بده کام گل و بوستان ز گل کام.
 اگر خود عمر باشد، سر بر آرم،
 دل و جان در هوای هم گماریم.
 میان خون و آتش، ره گشاییم،
 از این موج و از این طوفان بر آیم.
 دگر بارت چوبینم، شاد بینم،
 سرت سبز و دلت آباد بینم.
 به نوروز دگر، هنگام دیدار،
 به آیین دگر آبی پدیدار.

(فروردین ۱۳۳۲)

معاملات "مکتبی"

اخیرا یک انبار پارچه های گران قیمت ارزش ۱۰۰ میلیون تومان کشف شد، که پیروند آن در دست بررسی است.
 همچنین یکی از وارد کنندگان زیب لباس فقط در یک معامله ۵۰۰ هزار ریپ را به یک عا، فروخته که پس از رد و بدل شدن ب چند واسطه، زیبایی که باید حداقل متری ۵۰۰ ریال فروخته شود، به متری ۵۰۰ ریال فروخته شده است.
 پیرونده دیگری در دست بررسی است که اساس آن ۲۰ تا ۵۰ نفر با تقلب در فاکتور ها دستکاری در دفاتر خود، حدود پنج میلیون ریال در نخ، الیاف پتو و پشم که مورد نیاز کارخانجات تولیدی است، گران فروش دارند.
 از کارخانه های بافندگی در یزد، حدود ۴۵۰ تن نخ را که برای تولید پارچه بوده است، به تهران حواله داده و بان را کیلویی ۱۰۰۰ ریال گران تر فروخته اند و سپس در دفاتر خود، عنوان تولید پارچه ثبت کرده اند، در حالی که حتی یک متر پارچه فروخته نشده است.
 غلامرضا کلهر، دادستان ویژه امور صنعتی (اطلاعات ۱۶ بهمن ۶۲).

فتح "بادکوبه" به ...

بقیه از صفحه ۱
 هستند، آن‌ها از عدد ۱۷ و ۱۹ تنفر دارند. (یعنی این دو عدد وقتی که به این ترتیب کنار هم قرار می‌گیرند از ۱۲ هم بدتر می‌شوند و گرنه هر کدام جداگانه گناهی ندارند)
 آن‌ها رنگ سرخ را لباس "شمر" می‌دانند. (تأحال که از "خط سرخ شهادت" و "خون" دم می‌زدید؟ نکند خون شما سبز رنگ باشد!)
 ناگهان پسر گریه کرد. (کسی که بخواهد با شمشیر به فتح بادکوبه برود باید گریه کند) و گفت: آن‌ها منتظرند، "من" رفتم تا "ما" برگردیم.
 پسرک رفت تا سپیده را به ارمغان بیاورد. (و همین طور رفته است که رفته و هیچ خبری از او نشده!)
 ... فصل، فصل شکستن میله هاست. (معلوم می‌شود شکستن میله ها فصل مخصوص دارد و در هر فصلی نمی‌شود میله ها را شکست!)
 داس و چکش پنجه عقاب است. (کشف جدید در رابطه با سازش ابر قدرت ها!)
 نسیم سبز قام می‌وزد. (عرض نکردم همه چیز باید سبز باشد، حتی نسیم!)

نتیجه اخلاقی

و اما باید به این شاعر شهیر و همپالکی‌های شوونیستش در جمهوری اسلامی گفت: بی‌زحمت قاچ‌ز بین را بچسبید، اسب سواری بپیکش تان! اگر عرضه دارید، کشور را که به این روز فلاکت پار انداخته‌اید اداره کنید. ای مگس، عرصه سیمرغ نه جولانگه توست. عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری!

درس فارسی

یکی از قربانیان تسلط قشریون و انحصار طلبان، این نوکران با چیره و مواجب سرمایه داران و بزرگ مالکان، بر مین ما، زبان شیرین فارسی است. امروز زبان ساختگی و عجیب و غریبی در مطبوعات و در رسانه های ج.ا. رایج است که شباهتی به فارسی ندارد: کلمات و اصطلاحاتی نظیر: "بوق های تبلیغاتی"، "استکبار جهانی"، "تشرزدن"، "خیرالماکرین"، "لغالله جندالله، ثارالله، وجه الله و... ده ها کلمه و اصطلاح دیگر مثل مور و ملخ به جرمن زبان فارسی اقتاده اند و دارند آن را آفت زده می کنند. ما به نوبه خود، برای آن که با این آفت مبارزه کرده باشیم، تصمیم گرفتیم کلاس زبان فارسی دایر کنیم و در آن لغت ها و اصطلاحات و مثل های فارسی را درس بدهیم.

درس اول: کلاه

کلاه کسی را برداشتن = کلاه برداری. مثال: توکلی و شرکا می خواستند کلاه دستاورد های هفتاد سال مبارزه طبقه کارگر را بردارند. کلاه بر سر کسی گذاشتن: به همان معنی کلاه برداری است. مثال: جانشینان توکلی می خواهند کلاه "قانون کار تحمیلی بر اساس باب اجاره فقه" را بر سر کارگران بگذارند! کلاه کسی پس معرکه بودن: کنایه از خراب بودن است. مثال: پنج سال پس از انقلاب، کلاه مردم ایران پس معرکه است! کلاه کسی پشم نداشتن: کنایه از بی ارزش و بی اعتبار شدن اوست. نظیر: حرفش در رو ندارد. مثال: کلاه زعمای جمهوری اسلامی دیگر پشم ندارد. کلاه کردن: زندگی را به هر نحو گذراندن و از امروز فردا کردن. مثال: کارگران و کارمندان با حقوق کم و خرج زیاد و گرانی موجود، ناچارند کلاه کلاه کنند! سریده، کلاه بده، یک چیزی هم بالا بده. نظیر هنوز دوقورت نیش باقی است! مثال: مردم ایران شهید داده اند خون داده اند، از جان و مالشان مایه گذاشته اند، تازه چیزی هم به زعمای جنگ طلب جمهوری اسلامی بدهکار شده اند!

شوخی نیست...

کمبود پزشک

رئیس بیمارستان می گوید: در حال حاضر بیمارستان فاقد پزشکان متخصص در رشته های گوش و حلق و بینی، ارتوپدی، زنان و زایمان، داخلی و فیزیوتراپی است

کمبود نخ!

مشکل عمده ما کمبود اوزم جراحی مانند نخ است

● "برخیزید... پادگان ما و جبهه ما را پر کنید... وارد صحنه کارزار شوید و جنگ تحمیلی را هر چه زودتر با پیروزی به پایان برسانید" (همان شخص، همان جا). - به این هم می گویند بالای گودایستادن و "لنگش کن" گفتن!

● "بالتر از سیاهی رنگی نیست. ملت ما آماده پذیرش هرگونه سختی ها و در به دری ها و شهادت هاست" (زهرانی، نماینده دزفول، اطلاعات ۲۴ بهمن ۶۲). - به این می گویند از کیسه خلیفه بخشیدن!

● "بی تردید سیاست ابر قدرت ما آن است که جنگ را طولانی و فرسایشی کنند تا بنییه اقتصادی ما از بین رفته و مشکلات داخلی ما حاد شود و ضربه پذیر شویم" (همان شخص، همان جا). - شما که لایبی بلدید، چرا خواب تان نمی بردا؟ شما که این را می دانید چرا جنگ را تمام نمی کنید؟

● "بشارت باد مردم مسلمان عراق را که یاورانی چون مردم ایران، به ویژه نیروهای مسلح آن، زمینه ساز نابودی صدام خون آشام بوده و از این طریق برپایی استقلال، آزادی و عدالت اسلامی را در عراق نوید می دهند" (هبری، نماینده تهران، اطلاعات ۲۴ بهمن ۶۲). - یک داغ دل پس است برای قبیله ای! "آزادی و عدالت اسلامی" را در ایران بر پا کردید، برای هفت پشت مان پس است! لطفاً دیگر دست از سر مردم عراق بردارید!

● "از برادران و خواهران ایثارگر و مقاوم جامعه مان می خواهم که ... قناعت و صرفه جویی و مبارزه با اسراف را نصب العین خویش قرار دهند و از مصرف و مصرف زدگی اجتناب ورزند" (همان شخص، همان جا). - یکی می مرد زرد بی نوایی یکی می گفت تو اسراف می نمایی!

● "ایران برای قیمت نفت به اصلاتی قائل است که به اندازه اصلت خون شهدای ۱۷ شهریور ۲۲ بهمن است" (غرضی، وزیر نفت، اطلاعات ۲۴ بهمن ۶۲). - ما همان طور که خون شهدای ۱۷ شهریور و ۲۲ بهمن را پایمال کردیم، قیمت نفت را هم داریم پایمال می کنیم!

● "ما هم اکنون در هیچ زمینه ای اعم از تولید، بازرگاری، ارزیابی و فروش و نیز از نظر ارزی مشکلی نداریم و این نیست مگر به خاطر خون شهدایی که در جبهه ها ریخته می شود" (همان شخص، همان جا). - تعیین کنید رابطه تولید و بازرگاری نفت را با خون شهدا! به گفته شاعر: کنگ از آسمان افتاد و شکست / و گرنه من کجا و بی وقایی!

● "سوپر مارکت محل ما با هر پسته ما کاروئی، یک قوطی یک کیلویی رب گوجه فرنگی هم اجباراً می فروشد" (اطلاعات، ۲۶ بهمن ۶۲). - عجب مردم ناسپاس لوسی! خمیردندان نیست، نم نم می زنند و شکایت می کنند، رب گوجه فرنگی هست، باز هم فر می زنند و شکایت می کنند!

حرف آخر

● "دادستان انقلاب اسلامی اراک دیروز اعلام کرد: در اجرای دستور العمل قاطع شورای عالی قضایی، محاکمه اعضا و هواداران حزب توده شهرهای اراک، خمین، محلات و دلیجان آغاز شد" (اطلاعات ۲۶ بهمن ۶۲). - وقتی که "دستور العمل" جای قانون را می گیرد، پدیده است عدالتی باقی نمی ماند، بهتر بود آقای دادستان هم اسم خودشان را می گذاشتند: "مجری دستور" یا "مامور معذور"!

● "خبرگزاری جمهوری اسلامی طی چند روز اخیر صدها جوان مراکشی که در اغتشاشات اخیر مراکش دستگیر شده بودند در آگاه های این کشور محاکمه و بعضی از آن ها به چند سال زندان محکوم شدند" (اطلاعات همان شماره). - دیگ به دیگ میگرد روت سیاست! (آن یکی دیگ جواب می دهد: تو هم مثل من توت "سیاست" است!)

● "در پنجمین سمینار ائمه جمعه استان تهران، رئیس جمهوری گفت: انتخابات آینده مجلس شورای اسلامی باید پیش از گذشته از شور و شوق همگانی برخوردار باشد..."

نخست وزیر گفت: با زاردر هر شهر به منزله قلب حرکت های سیاسی آن شهر است... (اطلاعات همان شماره) - البته واضح و مبهره است که "بازاریان متعهد و محترم" با شور و شوق فراوان در انتخابات شرکت خواهند کرد و نمایندگان خود را به مجلس خواهند فرستاد!

● "حجت الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی... گفت: "این جنگ از ناحیه عراق به لحاظ تجهیزات و امکانات نظامی، شرقی است ولی به لحاظ هویت و مدیریت، با مدیریت غربی اداره می شود" (اطلاعات همان شماره). - از ناحیه جمهوری اسلامی، هم از لحاظ تجهیزات و امکانات نظامی و هم از لحاظ هویت و مدیریت، غربی است!

● "جداوند... مسلمانان را علیه آمریکا، شیطان بزرگ و سرکرده تروریسم جهانی، با هم متحد سازد. شکستی که دو ملت مسلمانان بر بیکر آمریکا وارد ساخته و او را از خاک دو کشور برادر بیرون رانده و به حضور و سلطه امپریالیستی او برای همیشه پایان داده اند، پند و اندرز بزرگی بود... (از پیام عبدالسلام جلوه به رفسنجانی).

آرزو می کنم مردم مسلمان و هشیار کشور برادر، لیبی... با همراهی مسوولین محترم آن کشور، راه مبارزه با مستکبران جهانی را سریع تر از همیشه ببینانند. ملت ما نیز... این راه را همچنان ادامه خواهند داد" (از پاسخ رفسنجانی، اطلاعات همان شماره). - برادر جلود! پیش از این خجالت مان نده / بر سیه دل چه سود خواندن وعظ / نرود میخ آهنین بر سنگ!

بدون شرح

● از قرار اطلاع، در بعضی جاها، در گزینش آموزش و پرورش، از کسی که از عهده جواب سئوالات برآمده و می خواسته برای معلم شدن استخدام شود، سوال شده که آیا زیارت عاشورا را می توان از حفظ بخوانی یا نه؟ چون نتوانسته است بخواند، مردوده شده است! ... زیارت عاشورا... از حفظ کردنش دلیل لیاقت برای استخدام افراد نمی شود. بسیاری از مردم حتی اهل علم هم این زیارت مهم را از حفظ ندارند، پس باید همه آن ها را زد کرد؟ (آیت الله منتظری خطاب به دانشگامیان - اطلاعات، ۲۴ بهمن ۶۲)

● وقتی انسان فکر کند، می بیند که چقدر در همین گذشته، در این کشور ما نسبت به زن ستم می شد و چقدر الان در دنیا ستم می شود... الان به تدریج دارد حقوق زن در جامعه اسلامی ان شاء الله تقنین می شود و قانون گذاری می شود و پیاده می شود... یک انسان چه زن و چه مرد، می تواند از نظر مواهب معنوی و ارزش های انسانی، حد عالی انسانی را داشته باشد... حق سیاسی که برای زن الان قانون اساسی جمهوری اسلامی قائل شده و حالا باید قوانینش یکی بعد از دیگری تصویب شود... (۱) امامی کاشانی، عضو شورای نگهبان در خطبه های نماز جمعه (اطلاعات، ۲۰ بهمن ۶۲)

● در مسابقه تنیس روی میز، میان ایران و چین، تیم ایران مقام سوم را کسب کرد (۱) (اطلاعات، ۲۴ بهمن ۶۲)



مشکلات ما خرابی دستگاه هاست. هم اکنون کار ما تنها با دستگاه پرتابل است. زیرا چندی پیش دستگاه های عکس برداری ما مورد هجوم موش ها قرار گرفتند و تمام سیم های آن خورده شدند! در ضمن من (سرپرست بخش رادیولوژی) در ماه، ده شب را به عنوان پزشک داخلی در بیمارستان کشیک می دهم!

شهر و آجراح!

دکتر تراب می گوید: ما تنها ۲ پزشک جراح هستیم که باید نیاز درمانی اهالی بندر انزلی، هشنیر، آستارا و حتی سایر نقاط کیلان را که برای عمل جراحی به این بیمارستان مراجعه می کنند، تأمین کنیم.

از قضا!

ما شب ها پزشک زنان متاسفانه نداریم. و از قضا اکثر زایمان ها در این منطقه نیز در شب صورت می گیرد به نحوی که هر شب ۱۰ تا ۱۲ زایمان طبیعی و غیر طبیعی داریم! لذا در شب اگر حادثه ای رخ دهد نیاز به جراحی باشد، مجبوریم بیمار را به رشت انتقال دهیم! (پزشک نمی آورند، بیمار را می فرستند!)

بقیه در صفحه ۴

می کند. سردی اتاق ها و عدم وجود بیمار در آنها است!

تعمیرات وقتی بیشتر می شود که می بینیم چند کارگردار انتهای بخش مشغول کار هستند.

می پرسیم: شما در این بخش چه می کنید؟ پاسخ می دهند: مشغول تعمیر شوفاژ بخش هستیم! از شنیدن این پاسخ به فکر فر می رویم و با خود می گوئیم در این فصل زمستان و به خصوص در این ایام که بیمارستان نیاز فراوان به بخش جراحی دارد، چه وقت تعمیر شوفاژ است، و مگر بهار و تابستان گذشته فرصت نبود که شوفاژها را تعمیر و برای فصل سرما آماده کنند؟

فرار کردم!

بیماری می گوید: مینلا به بیرقان هستم و قبلا در بیمارستان رازی رشت بستری بودم، اما به علت وضعیت ناچور آن بیمارستان فرار کردم و به اینجا آمدم! (در جهنم مارهایی هست که آدم از شرشان به ازدها پناه می برد!)

مشکل دستگاه رادیولوژی!

شنیده ام که دستگاه رادیولوژی بیمارستان مدتی است که خراب است و کار نمی کند. دکتر سرپرست بخش می گوید: یکی از

شوخی نیست...!

موشها دستگاه رادیولوژی را خوردند

روزنامه اطلاعات، در شماره، روز ۱۸ اسفند ماه ۱۳۶۲، گزارشی با عنوان "تنها بیمارستان بندر انزلی با کمبود پزشک و امکانات روبروست" چاپ کرده، که مشتتی از خروار و نمونه ای است از وضع درمانی کشور. پنج سال پس از انقلاب در بندر انزلی، دومین شهر استان کیلان که وضع چنین است، حساب کنید در شهرهای کوچک و روستاهای کشور وضع از چه قرار است.

بخش های کوچکی از این گزارش مفصل را در زیر می آوریم:

تعمیر شوفاژ در زمستان!

"اتاق انتظار را طی می کنیم و عازم بخش جراحی می شویم. آنچه توجهمان را جلب